

همکارانشان مشاهده کرد در بسیاری از همناواری های سازی و اجراهای نمایشی صحنه ای مورد استفاده قرار می گرفت و نام اسکات جاپلین و تام تورپین (Tom TurPin) بخاطر همین سبک موسیقی بر سرزبان ها افتاد. پیانو اساسی ترین ساز موسیقی رگتایم است. اما رگتایم مناسب سازهای دیگر هم است که از آن جمله می توان به سازهای برنجی، بانجو، و یا حتی ترکیبی از آنها اشاره کرد.

پیش از شروع قرن بیستم، انواع مختلف موسیقی در میان سیاهپوستان جنوب آمریکا رواج داشت. این موسیقی ها غالباً با سازهای مختلفی همچون بانجو، ویولن و سازهایی که از آفریقا به آمریکا آورده شده بودند، همراهی می شد. به تدریج سازهای دیگری نیز افزوده شد. گیتار جایگزین بانجو شد و آکاردئون نیز به مجموعه ی این سازها راه یافت.

در آن زمان سیاهپوستان تنومند اغلب وقت خود را صرف کارهای فیزیکی برای اربابان خود می کردند. اگر چه می توان استثنائاتی نیز یافت، اما در طول اواخر قرن

رگتایم (Ragtime)، نخستین موسیقی سیاهپوستان است که در سرتاسر جهان از استقبال و موقعیت تجاری فراوانی برخوردار شد. رگتایم نه تنها موسیقی آمریکایی، بلکه حتی موسیقی کلاسیک اروپایی را تحت تأثیر قرار داد. شارل ایو (Charles Ives) در حدفاصل سال های ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۴ چند قطعه رگتایم برای ارکستر تنظیم کرد. کلود دبوسی (Claude Debussy) از رگتایم به عنوان بخشی از سونیت «Children's Corner suite» استفاده کرد و بسیار دیگر از آهنگسازان بزرگ اروپایی همچون اریک ساتی (Erik Satie)، ایگور استراوینسکی (Igor Stravinski)، آرتور هونه گر (Arthur Honegger) و پل هیندمیت (Paul Hindmith)، براساس رگتایم قطعات بسیاری ساختند. در حد فاصل سال های ۱۸۹۵ تا ۱۹۱۵ رگتایم بیشتر توسط پیانو اجرا می شد. همچنین رگتایم کلاسیک که بیشتر می توان آنها را در رگ های (Rags) پیانو اسکات جاپلین (Scott joplin)، جیمز اسکات (James Scott)، جوزف لمب (Joseph Lamb) و دیگر

موسیقی معاصر

رگتایم پیچیده

و

شنیدنی

● فرانک تیرو Frank tirro
● ترجمه، مازیار اسلامی

نوزدهم و اوایل قرن بیستم، بیشتر آهنگسازان سیاهپوست تنومند و قوی پیکر، آهنگسازان و نوازندگانی آماتور و کم مایه بودند. چرا که بیشتر وقت و فرصت آنها صرف کارهای بدنی می شد، و به همین دلیل آنها کمتر وقت

پرداختن به موسیقی را داشتند. این سیاهان از دم صبح تا انتهای غروب بر روی زمین های اربابانشان کار می کردند و در نتیجه فرصت چندانی برای نوازندگی نداشتند. پس چندان عجیب نیست که بزرگ ترین و بهترین نوازندگان و آهنگسازان سیاهپوست آن دوره، سیاهپوستان دارای نقص عضو بودند. چرا که این دسته از سیاهان به خاطر عدم توانایی در انجام کارهای بدنی، از اوقات فراغت بیشتری برای پرداختن به موسیقی برخوردار بودند. در نتیجه آنها به نوازندگان و حتی خوانندگانی حرفه ای و صاحب سبک تبدیل شدند که از این راه به امرار معاش نیز می پرداختند.

بسیاری از بزرگان موسیقی محلی سیاهپوستان در حدهاصل دهه های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ که در نوازندگی به مهارتی دست نیافتنی رسیده بودند، دارای نقص عضو بودند. بلیندگری (Blind Gary)، بلیند



سونسی تری (Blind Sonny Terry)، بلیسند لمون جفرسن (Blind Lemmon Jefferson) و بلیسند بوی فولر (Blind Boy Fuller) (که همگی به خاطر نابینا بودن لقب Blind به معنای نابینا گرفته بودند) از این دسته اند. یکی از بزرگ ترین نوازندگان این دهه که نوازندگی گیتار رگتایم را به اوج کمال رسانده بود و تأثیر شگرف بر موسیقی بلوز گذاشته بود، بلیسند بلیک (Blind Blake) نام داشت.

بلیسند آرتور بلیک که احتمالاً در فلوریدا به دنیا آمده است، تمام زندگی اش را در حال سفر به مناطق جنوبی همچون جرجیا، تنسی و کارولیناس گذراند. در سال ۱۹۲۷ شاهکارش رگ جنوبی (Southern Rag) را در شیکاگو ضبط کرد. برخلاف رگتایم های کلاسیک که برای پیانو نوشته می شد، این موسیقی فاقد ساختار ترکیبی ثابت و مشخص و در تضاد با قانون انگشت گذاری بر روی پیانو بود. در عوض بلیک بر مجموعه های ۴ و ۸ میزانی تأکید می کرد.

بخاطر ناچیز بودن گرایش ملودیک، ما به عنوان شنونده نیز باید بیشتر به هارمونی ها، ریتم رقص، سنکوپ، نوازندگی ماهرانه و ترکیب مفرح شعر و رقص توجه کنیم. برخلاف سبک احساسی رابرت جانسن در موسیقی بلوز که حاوی الگوی بی قاعده و تغییرات ریتمیک بود، بلیک در این سبک به اوج کمال رسیده بود. وقتی او از رگ جنوبی نام می برد به رقصی اشاره داشت که تمام سیاهپوستان از جرجیا تا کارولیناس آن را می شناسند.

مهمترین ویژگی سبک مدارانه رگتایم میزان تکرار شده، هارمونی دیاتونیک کارکردی، تونیک تکیه دار، نمایان، زیرنمایان و نمایان های بکار رفته در تونالیت ماژور و شکل آوازی که ساختارش از میزان ۱۶ یا ۳۲ تشکیل شده است، می باشد.

رگتایم زمانی که برای اجرای پیانو نوشته شده باشد، با تکنیک دست چپ نواخته می شود، یعنی اینکه نوازنده از دست چپش در وضعیت ضرب پائین و ضرب بالا (ریتم اوم پا- اوم پا) استفاده می کند که در آن ضرب های ۱ و ۳ بر روی ساخت های منفرد، اکتاوها یا فاصله دهم در گام دیاتونیک تکیه می کند و ضرب های ۲ و ۴، تریوله های بدون تکیه هستند.

اما بدون تردید مشهورترین و مهم ترین چهره ی موسیقی رگتایم، اسکات چاپلین است. اسکات چاپلین در ۲۴ نوامبر ۱۸۶۸ در تکراس به دنیا آمد. او در فضایی

کاملاً موسیقایی بزرگ شد، چرا که پدرش نوازنده ویولن بود و مادرش بانجو می نواخت و گهگاهی می خواند و برادرانش نیز گیتاریست بودند. نخستین سازهایی که چاپلین می نواخت، گیتار و بوگل (Bugle)، نوعی ترومپت بلند و کشیده، بود. اما در ۸ سالگی او به پیانوی همسایه شان علاقه مند شد و از همان زمان ساز اصلی اش شد.

در ۱۱ سالگی به چنان مهارتی در پیانو دست یافته بود که می توانست به راحتی بداهه نوازی کند، بگونه ای که در همان سنین نوجوانی درس های موسیقی را آموخت. پس از مرگ مادرش در ۱۸۸۲ و به اصرار پدرش برای ورود او به دنیای تجارت، چاپلین خانه را ترک کرد تا به عشق اصلی اش موسیقی بپردازد. او در سال ۱۸۸۵ با گروهی از پیشگامان رگتایم، یعنی تام توربین و آرتور مارشال آشنا شد. نخستین اثرش را در سال ۱۸۹۵ ساخت و به بازار عرضه کرد.

چاپلین در نیمه دوم دهه ۱۸۹۰ گروهی از نوازندگان رگتایم را تشکیل داد و با آنها به ایالت ها و شهرهای مختلف امریکا سفر کرد. در این دهه بود که رگتایم برای نخستین بار به شکلی فراگیر مطرح شد و شنوندگان خاص خودش را یافت. اما مشهورترین اثر چاپلین (The Maple leaf Rag) تنها چند ماهی پیش از پایان قرن نوزدهم به بازار عرضه شد. اثری که موفقیت تجاری آن باعث شد تا چاپلین با فراغ بال بیشتری، به عنوان یک آهنگساز بر روی موسیقی رگتایم کار کند. بین سال های ۱۸۹۵ تا ۱۹۱۷ او پنجاه و سه قطعه برای پیانو نوشت. چاپلین با بداهه پردازی در رگتایم مخالف بود. رویای او نگارش رگتایمی بود که به لحاظ جدید و ساختار در اندازه آثار آهنگسازان برجسته اروپایی باشد و بتوان از آن اجرای سمفونیک ارائه داد.

در ۱۹۰۲، چاپلین اثری بیست دقیقه ای به نام «رقص رگتایم» نوشت که باله ای براساس رقص های سیاهپوستان امریکا بود. اما این اثر درخشان به خاطر مدت زمان طولانی اش با استقبال روبه رو نشد. چاپلین دچار یأس و سرخوردگی شد و تهیه کننده آثارش نیز دیگر حاضر نبود بر روی طرح های بلند پروازانه و نامتعارف چاپلین سرمایه گذاری کند. به همین دلیل حاضر به ضبط و پخش اپرای چاپلین (A Guest of Honor) نشد. از این اثر چاپلین که تنها در ۱۸ فوریه ۱۹۰۳ در سنت لوئیس اجرا شد، هیچ نسخه ضبط شده ای موجود نیست.

رگ های چاپلین از میزان های متعددی برخوردار بود: $\frac{3}{4}$ ، $\frac{4}{4}$ ، $\frac{2}{4}$ ، $\frac{3}{8}$ ، $\frac{4}{8}$. اگرچه تنوع زیادی در آثار چاپلین دیده می شود، اما رگ های او غالباً چهار تمی و ۱۶ میزانی هستند. هر کدام با یک مقدمه و یک پاساژ مدال پیش از تم سوم تکرار می شوند. گاهی اوقات تم اول پیش از تم سوم تکرار می شود. این فرم همان فرمی است که آهنگسازان مارش در آن زمان استفاده می کردند. قطعه ی The Maple leaf Rag مشابه فرم مارش است. نخستین زنجیره (شانزده میزان، تکراری)، زنجیره ی دوم (شانزده میزان، تکراری) و دوباره زنجیره ی اول، تریویا زنجیری سوم (شانزده میزان، تکراری) در زیر نمایان و زنجیره ی چهار (شانزده میزان، تکراری) در گام تونیک است.

در ۱۹۰۶ چاپلین سنت لوئیس را به قصد شیکاگو و سپس نیویورک ترک کرد. او به اجرای کنسرت هایش در شهرهای مختلف ادامه داد و در سال ۱۹۰۹ در نیویورک ساکن شد تا به آهنگسازی و تدریس پردازد. او اپرای تری مونیشا Treemonisha را در همین سال نوشت. مضمون اپرا درباره طفلی سیاهپوست به نام تری مونیشا است که توسط زوجی به فرزندی پذیرفته می شود. چاپلین نتوانست برای ضبط این اپرای سه پرده ای، سرمایه گذار بیابد و تنها توانست یکبار آن را در سال ۱۹۱۵ اجرا کند. اپرای چاپلین آنقدر نامتعارف بود که نتوانست مخاطب چندانی جذب کند. دوران افسردگی چاپلین آغاز شد. او دچار اختلالات روانی و فیزیکی شده بود و به همین دلیل در یکی از بیمارستان های منهن نیویورک بستری شد و در همانجا و در اوایل آوریل سال ۱۹۱۷ جان سپرد.

اسکات چاپلین بدون تردید تأثیرگذارترین چهره موسیقی رگتایم و یکی از چند چهره بی مثال تاریخ گرانهای موسیقی سیاهان است. حوزه نفوذ و تأثیر او تنها به موسیقی جاز و امریکا محدود نشد و بسیاری از آهنگسازان و موسیقی دانان برجسته اروپایی نیز تحت تأثیر او بودند. او برخلاف موسیقی دانان بلوز و دیگر جازبستهای آن دوره، به آموزش موسیقی اعتقاد فراوانی داشت. نخستین معلم موسیقی چاپلین، یک آلمانی بود. به همین دلیل چاپلین به موسیقی کلاسیک

اروپایی علاقه مند شد، و بعدها هم سعی کرد تا به رگتایم همان جدیت و ژرفایی را بخشد که موسیقی کلاسیک اروپایی از آن برخوردار بود. چاپلین در جوانی به دانشکده جرج اسمیت رفت و در آنجا به تحصیل هارمونی و آهنگسازی مشغول شد. توجه و علاقه فراوان چاپلین به موسیقی کلاسیک در شاهکار او The Maple leaf Rag به خوبی مشهود است.

ملودی های چاپلین نیز خیلی تحت تأثیر موسیقی کلاسیک بود. الگویی که در آن یک ملودی ۸ میزانی به دو نیمه مساوی تقسیم شد. نیمه اول مشابه دوم بود، اما شنونده را در موقعیتی قرار می داد که به لحاظ موسیقایی، ملودی در آن به پایان نمی رسید. اگر رگ های کلاسیک چاپلین نوها چهار ملودی هستند، عبارت آغازین هر یک نیز دست کم چهاربار نواخته می شود. تجربه موسیقایی خلق شده بگونه ای است، که حتی شنوندگان غیر حرفه ای موسیقی نیز آن را بخاطر می سپارند.

اما اهداف و نیت چاپلین جاه طلبانه تر بودند. او قادر بود تا به دو نوع مختلف آهنگسازی پردازد. نخست رگ های تجربی و دوم آثار بلند پروازانه تری همچون اپرای تری مونیشا. چاپلین از تناسب هارمونی ای استفاده می کرد که چندان در موسیقی عامیانه زمانه اش مرسوم نبود.

در خصوص توانایی چاپلین در نوازندگی پیانو توافق نظر وجود ندارد. با اینحال می توان گفت که در خصوص قدرت نوازندگی اش تا حدود زیادی اغراق شده است، هر چند که این واقعیت را هم نمی توان نادیده گرفت که او به تمامی تکنیک ها و ویژگی های نوازندگی پیانو مسلط بود. هم اینک سی صفحه از آثارش موجود است. اما پژوهش های جدید نشان می دهد که تنها دو صفحه ای که در سال های ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ باقی مانده است، متعلق به اوست. بسیاری از نوازندگی هایی که در دهه های گذشته به او نسبت داده می شد، متعلق به نوازندگان دیگر بوده است. همچنین بعضی از آثاری که به نام او تمام شده است، حاصل همکاری او با آهنگسازان دیگری همچون هنری جکسن (Henry Jackson)، سیدنی براون (Sidny Brown) و دیگران است.